**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030721**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر تفاوت اخبار و انشاء را یک توضیحاتی دادیم، من یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا قبل از ادامۀ آن بحث عرض کنم آن این است که مرحوم آخوند در مورد معنای صیغۀ امر فرمودند که معانی مختلف صیغۀ امر مستعمل فیه در موارد مختلف یکسان هست، در موارد مثلا طلب حقیقی، تأجیز و تسخیر، تمنی و ترجی مستعمل فیه یکی است ولی داعی متفاوت هست. حالا ما در مورد این داعی یک بحثی داریم مرحوم ایروانی، مرحوم آقای روحانی اشکال کردند که اصلا داعی نمی‌تواند باشد ما حالا صحبت می‌کنیم. من غیر از آن بحث یک نکتۀ دیگر را می‌خواهم اینجا مطرح کنم به نظرم از این بحث مهم‌تر هست آن این است که یک صیغۀ امری به کار می‌رود، این صیغه مردد هست بین اینکه معنایش طلب حقیقی باشد یا مثلا تسخیر باشد، تمسخر باشد. به طور متعارف این را بر طلب حقیقی حمل می‌کنیم. اگر ما مستعمل فیه را در این موارد مختلف بگیریم بگوییم لفظ امر، صیغۀ امر وضع شده برای طلب حقیقی، در مواردی که در تسخیر و تأجیز و سایر موارد به کار رفته بر خلاف قاعدۀ وضع هست مجاز هست، اصالة الحقیقة اقتضاء می‌کند ما این را حمل کنیم بر معنای طلب. ولی روی مبنای مرحوم آخوند که اینها مستعمل فیه‌اش یکسان هستند آنجا چی کار باید بکنیم؟ مرحوم آخوند اینجا گویا برای حل این مشکل هست یک مطلبی به عنوان شرط الوضع را مطرح می‌کند، می‌گوید شرط وضع این هست که متکلم این صیغۀ امر را در معنای طلب حقیقی به کار برد، بنابراین اگر در معنای حقیقی به کار نبرد مجاز می‌شود. اصالة الحقیقة را با توجه به شرط الوضع کأنّ مطرح کرده. آقایان خیلی وقت‌ها می‌گویند نه ما شرط الوضع تصویر نداریم اشکال می‌کنند. سؤال این هست که حالا مبنای مرحوم آخوند مسیر بحث روشن است، اما مبنای مرحوم آخوند را ما قائل نباشیم به چه وجه صیغۀ امری که استعمال می‌شود اصل اوّلی حمل بر این هست که برای طلب حقیقی باشد و تمسخر نیست برای امتحان نیست برای چیزهای دیگر نیست. حالا ما بحث دواعی را که مطرح می‌کردیم این نکته را عرض کردیم که به نظر ما دواعی یعنی تفاوت معانی مختلف صیغۀ امر دواعی صرف نیست، در مرحلۀ مراد تفهیمی اثرگذار هست. مراد استعمالی در تمام موارد صیغۀ امر یکی است ولی مراد تفهیمی فرق دارد، یعنی متکلم اینکه من داعی‌ام چیست این را هم به مخاطب می‌خواهد تفهیم کند، این بحث مراد تفهیمی که مطرح بشود، اینکه ما عرض می‌کردیم حتی در موارد مجاز هم، مجازهای مشهور، در جملات معروف مجاز، رأیت اسدا یا رأیت اسدا یرمی، تفاوت رأیت اسدا با تفاوت اسدا یرمی که مجاز هست در مستعمل فیه اسد نیست، در مراد تفهیمی است، در رأیت اسدا من می‌خواهم به مخاطب منتقل کنم یک حیوان مفترسی را به نام شیر او را دیده‌ام ولی در رأیت اسدا یرمی من می‌خواهم منتقل کنم که کسی که من دیدم شجاعت داشته نه اینکه حیوان مفترس هست. سؤال این هست در جایی که من شک دارم که همینجوری رأیت اسدا به کار بردم یا نمی‌دانم که این معنا حقیقی است یا معنای، یعنی مراد مراد تفهیمی افهام دیدن حیوان مفترس هست یا معنای شجاع هست، آنجا آیا اصلی داریم، علی القاعده ما بگوییم که باید حمل به معنای حقیقی بشود، نمی‌شود که، قانون این هست ولی چجوری ما این را تحلیل می‌کنیم؟ ما سابق اینجوری تحلیل می‌کردیم می‌گفتیم که ما یک اصالة الظهوری داریم که خیلی وقت‌ها آقایان اصالة الحقیقة و سایر اصول لفظیه را به اصالة الظهور ارجاع می‌دهند، ما می‌گفتیم اصالة الظهور فقط مربوط به مراد استعمالی نیست، در مراد جدی هم ما اصالة الظهور هم داریم، این اصل ظهور که یک اصل عقلایی است اقتضاء می‌کند که مراد تفهیمی آن معنایی باشد که در موارد استعمالات حقیقیه وجود دارد.

**شاگرد:** فرمود مراد جدی داریم

**استاد:** نه مراد تفهیمی، حالا به مراد جدی کار نداریم. آن بحث مراد جدی اصلا جداست. در مرحلۀ مراد تفهیمی هم ما اصالة الظهور داریم، اصالة الظهور فقط مربوط به مراد استعمالی نیست که، ما ظهور کلام در این هست که متکلم می‌خواهد این معنا را افهام کند و این ظهور حجت هست. این مطلب مطلب درستی است ولی من می‌خواهم یک مقداری این مطلب را باز کنم آن این است که این ظهور از چی ناشی شده؟ اینکه ظهور کلام، منشأ ایجاد و پیدایش ظهور کلام در مراد تفهیمی به چیست؟ ظهور در مراد استعمالی را شما می‌گویید که مراد استعمالی ناشی از وضع است، اصل اوّلی این است که متکلم می‌خواهد از واضع پیروی کند و اصلا هدف وضع این هست که متکلم بتواند استمال را سامان بدهد، آنجا اصالة الظهور نسبت به مراد استعمالی ناشی از وضع است، ولی اصالة الظهور نسبت به مراد تفهیمی از چی ناشی شده؟ سؤال این است. من یک احتمالی اینجا می‌خواهم مطرح کنم که ما اینجوری بگوییم، بگوییم وضع صرفا به مراد استعمالی کار ندارد، مراد تفهیمی هم معلول وضع است. چون متکلم در هنگام استعمال یک مراد استعمالی دارد، یک مراد تفهیمی دارد. ولی آن چیزی که در دایرۀ تفهیم و تفاهم قرار می‌گیرد هر دویش است، فقط مراد استعمالی نیست که در دایرۀ تفهیم و تفاهم انجام می‌گیرد و وضع برای سامان دهی نظام تفاهم است، این را می‌خاهم عرض کنم، نظام تفاهم که مراد استعمالی، مراد جدی، البته مراد جدی آن که حالا خارج از بحث تفهیم و تفاهم است آن را ما قبلا اشاره می‌کردیم علتی که ما مراد تفهیمی را از مراد جدی فرق می‌گذاریم این هست که مرادات جدیه الزاما به مخاطب تفهیم نمی‌شوند. بله اگر مراد جدی بخواهد به مخاطب تفهیم بشود داخل در مراد تفهیمی می‌شود. ولی مراد تفهیمی داخل در نظام تفاهم است، و وضع برای این هست که این نظام تفاهم سامان داده بشود، بنابراین به طور طبیعی این هست که واضع صرفا مراد استعمالی، فرق مراد استعمالی و مراد تفهیمی را در این می‌دانستیم که مراد استعمالی آن چیزی هست که متکلم لفظ را قالب برای افهام آن قرار می‌دهد، قالبیت را مطرح می‌کردیم، ولی بحث مراد تفهیمی صرفا مربوط به مراد تفهیمی این نظام به قالبیت ربطی ندارد چیزی هست که متکلم می‌خواهد آن را تفهیم کند. ما این مطلب را اشاره می‌کردیم که مراد تفهیمی دایرۀ خیلی گسترده‌ای دارد، کنایات همه از باب مراد تفهیمی است، من فرض کنید می‌گویم که آفتاب زد، آفتاب زد برای این هست که به مخاطب تفهیم کنم معنای خود آفتاب زد را و در طول تفهیم این معنا معانی دیگری را هم می‌خواهم تفهیم کنم مثلا طرف اوّل صبح با رفقایش قراری دارد می‌خواهم بهش تفهیم کنم که بلند شو که قرارت دیر شد، می‌خواهد برود مدرسه می‌خواهم بهش تفهیم کنم که باز هم مدرسه‌ات دیر شد، می‌خواهم به مخاطب تفهیم کنم که نمازت قضا شد، بعدا نماز قضایت را بخوان مثلا. این معانی تفهیمی‌ها این مرادات تفهیمی‌ها که در طول مراد استعمالی قرار می‌گیرد آن یک نکات هست. نسبت به اینها من نمی‌خواهم بگویم اصلا وضع کاری دارد، این مرادات تفهیمیه طولیه است که وضع به اینها کاری ندارد. ولی یک سری مرادات تفهیمیه‌ای هست که به یک معنا می‌توانیم بگوییم عرضیه است، یعنی به این معنا، در تمام استعمالات آن معنای مستعمل فیه به مخاطب مثلا تفهیم می‌شود بعد چون آن معنای مستعمل فیه ملازم هست با یک معنای دیگری آن معنای لازم هست حالا این ملازمه در ذهن مخاطب هست، کلی نیست یک بحثی هست که مورد به مورد هم فرق دارد. در ارتباط با متکلم خاص و مخاطب خاص آن مرادات تفهیمیه تغییر می‌کند، بستگی به موارد و خصوصیات متکلم، خصوصیات مخاطب و امثال اینها دارند. ولی یک مطالب دیگری هست، یک موقع ما بحث می‌کنیم که موارد فارق بین معنایی با معنای حقیقی چی است، بحث ما اینجا آن نیست. بحث ما فارق بین معنای حقیقی و معنای مجازی است، معنای حقیقی و معنای مجازی با این تحلیل که هم معنای حقیقی و هم معنا در موارد استعمال حقیقی و در موارد استعمال مجازی مستعمل فیه معنای حقیقی است، سؤال این می‌شود اصالة الحقیقه اینجا چه نقشی دارد؟ اصالة الحقیقة چه کاره است؟ من اینجا در جایی که ما می‌خواهیم بین معنای حقیقی و معنای مجازی فرق بگذاریم می‌خواهم بگویم اصالة الحقیقة ناشی از وضع است، وضع صرفا مستعمل فیه را تعیین نمی‌کند، مراد تفهیمی اوّلیه را هم تعیین می‌کند، ما یک مراد تفهیمیه اوّلیه داریم یک مراد تفهیمیه نهایی داریم. در اصل کنایه مراد تفهیمی نهاییه فرق می‌کند آنها موردات شخصی هست که اصلا وضع نمی‌تواند آنها را استفسار کند، چون بستگی به ویژگی‌های متکلم دارد مخاطب دارد، یک جنبۀ نوعیه‌ای در اینها وجود ندارد که آن جنبۀ نوعیه را وضع بتواند همه را پوشش بدهد. به خلاف بحث حقیقت و مجاز. در بحث حقیقت و مجاز ما ولو مسلکی که مرحوم آشیخ محمدرضا مسجدشاهی دارد و منسوب به سکاکی هست را پذیرفتیم که مستعمل فیه در موارد حقیقت و مواردی که استعمال حقیقی نامیده می‌شود و مواردی که استعمال مجازی نامیده می‌شود یکسان است و تفاوتشان در مراد تفهیمی است ولی آن نکته‌ای که امروز می‌خواهم رویش تکیه کنم من تصور می‌کنم علی القاعده اینجوری است آن این است که وضع صرفا به مراد استعمالی نمی‌پردازد، ناظر به مراد تفهیمی اوّلیه هست، بنابراین اینکه ظهور کلام در معنای حقیقی در اینکه متکلم می‌خواهد معنای حقیقی را افهام کند این ظهور ظهور وضعی است ما می‌خواهیم بگوییم هم ظهور در مراد استعمالی وضعی است هم ظهور در مراد تفهیمی اوّلیه وضعی است، هر دوی اینها وضعی است، البته خیلی در این بحث شاید دخالت چندانی نداشته باشد در تحلیل قضیه، یعنی در اینکه ما یک اصل اصالة الظهوری داریم ولی دانستن این نکته برای اینکه آدم راحت‌تر تصدیق کند که ما اصالة الظهور در مرحلۀ مراد تفهیمی هم داریم مفید است، این نکته آقای شهیدی را ملاحظه کنید، اینها نحوۀ، امثال بزرگانی که کلام مرحوم آخوند را قبول ندارند که تفاوت بین معانی مختلف در صیغۀ امر به دواعی است و آن داعی اصلی هم شرط وضع نیست این سبک نگاه مرحوم آخوند را نپذیرفتند با یک مشکلی مواجه هستند آن مشکل این است که اگر ما شک کنیم که آیا مثلا صیغۀ امر در معنای طلب به کار رفته یا در معنای تأجیز و تسخیر و امتحان و سایر معانی قرار گرفته آیا ما می‌توانیم، این مطلبی که تقریبا مسلم است که همین‌ها را طلب می‌کنند، این مطلب را که حمل بر طلب می‌کنند چجوری توجیه بکنیم؟ این خودش یک دشواری دارد این مطلب توجیه. آقای شهیدی در لابلای فرمایش یک جوری خواسته این را توجیه کند مثلا غلبۀ استعمال، یک جورهایی خواسته این بحث را توجیه کند و یک نوع اصل عقلایی در مورد اینکه اصل این هست که کأنّ مثلا اگر از باب داعی که مرحوم آخوند تعبیر می‌کند بدانیم اصل این هست که داعی استعمال صیغۀ امر طلب حقیقی باشد، و تا وقتیکه دلیل بر اینکه داعی غیر از طلب حقیقی است وجود ندارد ما باید حمل بر این اصل کنیم، این یک اصل عقلایی به وضع ربطی ندارد، یک اصل عقلایی هست که در باب الفاظ ناشی از غلبه، چون غالبا مثلا چنین هست این یک تحلیل. ما می‌خواهیم این تحلیل را صرفا بحث غلبه اصلا مطرح نکنیم، بگوییم که این مربوط به وضع است، حالا یک نکته‌ای را هم اینجا ضمیمه بکنم اینکه می‌گوییم مربوط به وضع است یک موقعی ما می‌گوییم واضع که در وضع تعیینی وجود دارد او این ناظر به مراد تفهیمی هست و می‌گوید مراد تفهیمی اصل اوّلی این هست که در آن معنایی که در موارد استعمال حقیقی هست به کار رفته باشد. یک موقعی در مرحلۀ وضع تعینی آن را دخالت می‌دهیم، حالا من اینکه در مرحلۀ وضع تعینی دخالت داده بشود را می‌خواهم براساس ایده‌هایی که شهید صدر مطرح می‌کنند یک توضیح بدهم که آقای شهیدی هم وضع تعینی را پذیرفته که آن ایدۀ شهید صدر را که بحث قرن اکید هست را پذیرفته و می‌گوید نتیجۀ وضع تعیینی هم ایجاد علقۀ وضعیه است که علقۀ‌ وضعیه همان قرن اکیدی هست که بین لفظ و معنا وجود دارد. بحث این است که آن قرن اکید ناشی از چی است؟ تکرر نزدیکی دو پدیده با هم، اصل تحلیلی که مرحوم آقای صدر دارند الهام گرفته از آزمایشات پاولف است، بحث شرطی شدن و آن بحث‌هایی که در روانشناسی مطرح هست. آن بحث‌های شرطی شدن فقط مربوط به مستعمل فیه نیست، مربوط به مراد تفهیمی هم هست، نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است، یعنی آن قضیه‌ای که باعث می‌شود، حالا آقای شهیدی کأنّ این را وضع نگرفته غلبه گرفته، بحث ما این هست که این غلبۀ به کار بردن یک واژه در کنار واژۀ دیگر آن نکتۀ قرن اکیدی را که علقۀ وضعیه ایجاد می‌کند باهاش همراه است آن فقط مربوط به مراد استعمالی نیست، در مراد تفهیمی هم دقیقا همان نکته‌ای که منشأ می‌شود که بین لفظ و مراد استعمالی قرن اکید ایجاد شود که با شنیده شدن مراد لفظ این مراد استعمالی به ذهن مخاطب می‌آید، همین مطلب در مورد مراد تفهیمی هم هست. یعنی چون متکلم، فرض این است که غالبا متکلم این لفظ را در جایی به کار می‌برد که مراد تفهیمی‌اش طلب حقیقی است، مثلا در بحث صیغۀ امر. وقتی در صیغۀ امر غرضش آن هست بنابراین با شنیده شدن صیغۀ امر آن مراد تفهیمی به ذهن مخاطب می‌آید، چون قرن اکید بین این لفظ و آن مراد تفهیمی. قرن اکید فقط بین لفظ و مراد استعمالی نیست، قرن اکید بین لفظ و مراد تفهیمی هم هست، وقتی که چنین هست چرا ما علقۀ وضعیه را انحصار بدهیم به مراد استعمالی؟ مراد تفهیمی هم در دایرۀ علقۀ وضعیه، حالا عرض کردم یک موقعی ما از اوّل می‌گوییم که اصلا وضع تعیینی تنها به هدف مستعمل فیه نیست چون وضع تعیینی می‌خواهد نظام تفاهم را سامان بدهد به کلیته نظام تفاهم نوعی، آن حالا کنایه و اینها چیزهای شخصی است، آن تفاهم‌های شخصی است آنها را نه، آن چیزی که نوعا دخالت دارد در نظام تفاهم آنها را می‌خواهد سامان بدهد که آن فقط مراد استعمالی نیست مراد تفهیمی هم هست، یک موقعی این را به قصد واضع برمی‌گردانیم که در وضع تعیینی هست. ولی من حالا می‌خواهم بگویم حالا آن را هم شما قبول نکنید که در وضع تعیینی ناظر به مراد تفهیمی باشد بیاییم نتیجۀ وضع تعیینی که ایجاد قرن اکید هست آن را ببینیم، این نتیجه ایجاد علقه بین لفظ و مراد استعمالی به تنها نیست، ایجاد علقه بین لفظ و مراد تفهیمی که نوعا از لفظ اراده می‌شود که همان مثلا معنای حقیقی هست آن هم هست. بنابراین مراد تفهیمی را هم باید دایره در مربوط به وضع دانست، اینکه مربوط به وضع بدانید تحلیل قضیه، تحلیل یک اصل عقلایی در مورد اصالة الظهور خیلی آسان‌تر است، اگر کسی اصل مطلب برایش واضح باشد این تحلیل خیلی کارایی ندارد. ولی در جایی که شخص ممکن است در وجود یک همچین بنای عقلایی به نتیجه نرسیده باشد وقتی ما در تحلیل به این نتیجه برسیم که علقۀ وضعیه مربوط به لفظ و مراد استعمالی فقط نیست و بین لفظ و مراد تفهیمی هم، مراد تفهیمی حقیقی هم علقۀ وضعیه ایجاد می‌شود قرن اکید ایجاد می‌شود راحت‌تر می‌گوییم، اصل اوّلی این هست که آن چیزی که بین اینها علقۀ اکید هست آن را متکلم اراده کرده، خیلی ساده‌تر این مطلب قابل فهم و قابل تصدیق هست برای شخصی که ممکن است در این موارد با ابهام مواجه می‌شود.

**شاگرد:** قرینه با مراد استعمالی؟ یعنی با مراد استعمالی ارتباط ندارد؟

**استاد:** نه، قرینه فقط در مرحلۀ مراد تفهیمی است، فرض این است که ما مواردی، هیچ وقت در غیر آن معنای حقیقی، روی این مبنا دیگر. حالا کسی این معنا را نپذیرد آن بحث دیگر است، کسی که تفاوت حقیقت و مجاز را در معنای تفهیمی می‌داند در مراد تفهیمی می‌داند باید اینجوری مشی کند دیگر. حالا اینجوری می‌خواهم خلاصه عرض کنم این کلام در کلمات آقای شهیدی و دیگران اینها به روشنی بیان نشده، آن این است که معانی مختلفی که برای صیغۀ امر ذکر شده درست است که مراد استعمالی در همۀ موارد یکی است همچنان که مرحوم آخوند فرمودند، ولی شبیه همان مطلبی که در مورد حقیقت و مجاز در سایر موارد هست، رأیت اسدا را شما می‌گویید اصل اوّلی این هست که این اسد مراد اسد حقیقی باشد که حالا ما این مراد را می‌گوییم مراد تفهیمی نه مراد استعمالی. شبیه همین هم در مورد صیغۀ امر ما مطرح می‌کنیم. صیغۀ امر معانی مختلفش مراد استعمالی‌شان یکی است، ولی چون مراد تفهیمی مختلف است و مراد تفهیمی هم در مرحلۀ وضع دخالت دارد، پس بنابراین مجاز است، مجاز به همان معنای مجازیتی که ما در مورد رأیت اسدا یرمی به کار می‌بریم، در جایی که کونوا قردة خاسئین هم می‌گوییم مجاز است. یعنی سایر استعمالاتی که وجود دارد اینها مجازند یعنی باز به یک معنا شبیه همان حرفی که مرحوم آخوند مطرح می‌کند که در موارد جایی که این انشاء طلب ناشی از طلب حقیقی باشد ایشان به شرط وضع برمی‌گرداند، ما هم به یک معنا به وضع برمی‌گردانیم، حالا تعبیر شرط وضع نمی‌کنیم، ما می‌گوییم وضع اصلا دو مرحله دارد. وضع هم ناظر به مراد تفهیمی است هم ناظر به مراد استعمالی است. پس بنابراین ما باز نزدیک می‌شویم به همان فرمایشات مرحوم آخوند. ما می‌گوییم وضع دو مرحله‌ای است حالا اسمش را شرط وضع می‌خواهید بگذارید، اسمش را هر چی، ما حالا شرط وضع حالا ان قلت و قلت‌ها و گیر و گوری دارد چجوری آن را تحلیل کنیم. و من تصور می‌کنم آن چیزی که مرحوم آخوند را وادار کرده به اینجور تحلیل یک سری وجدانیاتی هست که ایشان خواسته این وجدانیات را تحلیل کند. اوّلا دیده که در تمام تمام موارد استعمال صیغۀ امر، چه در موارد طلب حقیقی، چه در موارد تسخیر، تأجیز امثال اینها مستعمل فیه یکی است. دو این است که اصل اوّلی این است که ما آن را هم بر طلب حقیقی حمل کنیم، از طرف دیگر این اصل اوّلیه را گفته باید ناشی از وضع باشد، راحت نیست که یک چیزی که ناشی از وضع نیست اصل اوّلی ما برایش تلقی کنیم. یعنی یک درک‌های وجدانی که ایشان دارد این درک وجدانی را با تحلیل اینکه شرط الوضع این است بیان کردند، ما شبیه این را با یک مقداری تفاوت، ما می‌گوییم وضع فقط به مراد استعمالی ندارد به مراد تفهیمی هم ربط دارد، بنابراین ما هم می‌خواهیم بگوییم علقۀ وضعیه بین لفظ و طلب حقیقی شکل می‌گیرد، به عنوان مراد تفهیمی. و اصل اوّلی این هست که متکلم براساس همین علقۀ طبعی که شکل گرفته است صحبت کند، اگر بخواهد بر خلاف آن باشد نیاز به قرینه دارد نیاز به چیزهای خارج از قاعده دارد، نیاز به خارج از اصل دارد.

**شاگرد:** اصالة عرفیة المتکلم ؟؟؟

**استاد:** همان اصالة عرفیة المتکلم هم این هست که عرفیة متکلم این هست بر طبق وضع صحبت کند، آن اصالة عرفیة المتکلم تحلیل همین، چرا حالا؟ چون اصل اوّلی این هست که بر طبق وضع صحبت کند. می‌گویم اگر این را هم قائل نشویم ممکن است شخصی قائل بشود، با اصالة عرفیة المتکلم و امثال اینها مطلب را دنبال کند، ولی اینقدر راحت نیست، یعنی اگر ما این را بردیم به دایرۀ وضع آن اصالة العرفیة المتکلم را راحت‌تر می‌توانیم دنبالش کنیم. حالا یک سری نکات ریزه کاری‌هایی دارد که این را فردا توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد